

جریان‌شناسی پنج‌دوره
روشنفکری ایرانی
در بستر تاریخ معاصر

پنج حلقه‌از یک زنجیر



سیاسی

سیدمحمد مهدی موسوی

اشاره:

«من بارها گفته‌ام که روشنفکری در ایران بیمار متولد شد؛ مقوله روشنفکری با خصوصیتی که در عالم تحقق و واقعیت دارد - که در آن، فکر علمی، نگاه به آینده، فرزاندگی، هوشمندی، احساس درد در مسایل اجتماعی، به خصوص آنچه که مربوط به فرهنگ است - در کشور ما بیمار و ناسالم و معیوب متولد شد. چرا؟ چون کسانی که روشنفکران اول تاریخ ما هستند، آدم‌های ناسالمند.»^۱ بحث از روشنفکری دشوار است. نگارنده در این مقال قصد ندارد راجع به جریان‌های مختلف روشنفکری به صورت کاملاً مبسوط قلم فرسایی کند، بلکه غرض اصلی این است که با گذری در تاریخ و آشنایی هر چند اندک با اندیشه‌های روشنکفران برجسته در دوره‌های مختلف زمانی، اذهان مخاطبان عزیز با جریان‌شناسی این چنین ناقص‌الخلقه در ایران، بیش از پیش آشنا گردد. سعی بر آن است تا جریان‌ها و امواج روشنفکری در ایران طی پنج دوره مختلف زمانی بررسی شود: ۱. دوره آغازین (از ابتدا تا پایان دوره قاجاریه) ۲. دوره حکومت استبدادی رضاخان ۳. دوره دوازده ساله (از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲) ۴. دوره قبل از انقلاب اسلامی (از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷) ۵. دوره پس از انقلاب اسلامی.



دوره اول؛ آبخور اندیشه‌های روشنفکری

بسیاری از مورخان ایرانی، بسته شدن نطفه جریان روشنفکری را در ایران از زمان فتحعلی شاه قاجار می‌دانند. عده‌ای هم آن را به زمان آشنایی ایرانیان با غرب در دوره «صفویه» و پس از آن در دوره حکومت «آق قیونلوها» منتسب می‌دانند. روشنفکران در دوره ناصرالدین شاه با غرب آشنا شدند، اما آنها هیچ‌گاه نتوانستند (اولاً) مبانی اصلی توسعه غرب را بشناسند و (ثانیاً) عوامل عقب‌ماندگی ایران را دریابند؛ در بهترین صورت، نقش بوق‌های تبلیغات برای اندیشه‌های غربی محسوب می‌شدند.

طلایه‌دار روشنفکری ایران

به جرأت می‌توان گفت نطفه روشنفکری در ایران در لژهای فراماسونری^۱ بسته شده است و منور الفکران ایرانی نظیر ملک‌خان یاخود صاحب فراموشخانه بوده‌اند و یا اینکه مثل میرزا فتحعلی آخوندزاده مردم را به تأسیس لژهای فراماسونری و پیوستن به آنها دعوت می‌کردند.^۲ در هر صورت به نوعی با تشکیلات منشعب از غرب وابسته بوده‌اند.

در دوره پیدایش، افرادی چون میرزا ملک‌خان ارمنی، میرزا فتحعلی آخوندزاده، حاج سیاح محلاتی و... اولین نشانه‌ها و پیام‌های روشنفکری قرن نوزدهم اروپا وارد ایران کردند؛ در این میان، شناخت میرزا ملک‌خان و به ویژه اندیشه‌های او در بررسی جریان‌های روشنفکری حایز اهمیت بیشتری است. چرا که او اولین ایرانی است که به تأسیس لژ پرداخت و اندیشه‌های ماسونی را در سطحی گسترده تبلیغ کرد؛ به طوری که او را

«پدر منور الفکری» در ایران لقب داده‌اند. ملک‌خان پیش از آن که منشأ اثر در اندیشه بخش عظیمی از رجال سیاسی ایران باشد، نماینده جریان فکری نوینی است که با تأثیر از غرب در ایران شکل گرفت.^۳ برخی از آثار و نوشته‌های بر جای مانده از او تا مدت‌ها به صورت مانیفست روشنفکری، خط و مثنی اکثر نخبگان سیاسی ایران را ترسیم می‌کرد و حتی در زمان حاضر نیز یکی از منابع فکری روشنفکری امروزی ایران است؛ کما اینکه این مدعا در لابلای آثار مکتوب و گفتار آنان هویدا است. ملک‌خان که از ۷۵ سال عمر خود، تنها ۲۱ سالش رادر ایران بوده و اکثر عمرش رادر غرب می‌زیسته است، درباره پیشینه خود چنین می‌گوید: «ارمنی‌زاده مسیحی هستم، ولی میان مسلمین پرورش یافته‌ام و وجهه نظرم اسلامی است. جوان بودم که به فساد مملکت پی بردم و انحطاط مادی آن را شناختم. پس شعله اصلاح‌طلبی در من فروزان گشت. اروپا که بودم، سیستم‌های اجتماعی و سیاسی و مذهبی مغرب زمین را مطالعه کردم. با اصول مذاهب گوناگون دنیای نصرانی و نیز با تشکیلات جمعیت‌های سری و فراماسونری آشنا گردیدم. طرحی ریختم که عقل سیاست مغرب را با خرد دیانت شرق به هم آمیزم. چنین دانستم که تغییر ایران به صورت اروپا، کوشش بی‌فایده‌ای است. از این رو فکر ترقی مادی را در لافاه دین عرضه داشتم تا هموطنانم آن معانی را نیک دریابند. دوستان و مردم معتبری را دعوت کردم؛ در محفل خصوصی از لزوم پیرایش‌گری اسلام سخن راندم و به شرافت معنوی و جوهر ذاتی آدمی توسل جستم.»^۴

آغاز جریان و تفکر التقاطی

اعترافات پدر روشنفکری ایران تا حدودی نشان دهنده آن است که ورود روشنفکری به ایران آمیخته با نفاق سیاسی و دینی، تظاهر دروغین به دین‌گرایی و به ویژه ممزوج با تفکر التقاطی بوده است.

در میان روشنفکران موج آغازین، شخص ملک‌خان پیش از بقیه وجهه لیبرالی دارد. آدمی سازشکار و البته فرصت‌طلب است و بی‌جهت نیست که برخی او را پدر روحانی اکثریت روشنفکران معاصر می‌نامند.

سر دسته روشنفکران لائیک

آخوندزاده شبیه میرزا ملک‌خان است؛ با این تفاوت که از مقابله مستقیم با دیانت

رضاخان به کمک روشنفکران در جهت محو آثار اسلام، طرح ناسیونالیسم (ملی‌گرایی) را مطرح کرد که در پی احیای آثار ایران باستان بود. منور الفکرها نیز او را در این جهت همراهی می‌کردند؛ به طوری که مشیرالدوله یا «حسن پیرنیا» تاریخ ایران باستان را می‌نویسد و در تلاش است تا زمینه قرائت نماز را به فارسی فراهم کند. تقی‌زاده در این برهه، سخن از تغییر همه چیز و تقلید در همه ابعاد مطرح می‌سازد و احمد کسروی که داعیه پاک دینی و پیرایشگری اسلام را داشت از رحمت شاهانه رضاخان بهره‌مند می‌شود و در قبال آن به ترویج افکار التقاطی خود می‌پردازد.





بسیاری بر این امر تبلیغ می‌کردند که شیخ فضل
 ... حامی «استبداد محمدعلی شاه» و مخالف
 سرسخت اساس مشروطه است. حال آنکه خود آن
 شهید بزرگوار در جایی به صراحت می‌گفت: «من
 والله با مشروطه مخالفت ندارم [بلکه] با اشخاص
 بی‌دین و فرقه ضاله و مضله مخالفم که می‌خواهند
 به مذهب اسلام لطمه وارد بیاورند. روزنامه‌ها را لابد
 خوانده‌اید و می‌خوانید که چگونه به انبیا [و] به اولیا
 توهین می‌کنند و حرف‌های کفر آمیز می‌زنند. من
 عین همین حرف‌ها را در کمیسیون‌های مجلس از
 بعضی شنیدم. از خوف آن که مبدا بعدها قوانین
 مخالف شریعت اسلام وضع کنند، خواستم از این
 کار جلوگیری کنم. لذا آن لایحه [متمم قانون
 اساسی] را نوشتم. تمام دشمنی‌ها از همان لایحه
 سرچشمه گرفته است.»

ابایی نداشت. او با حمله
 شدید به تاریخ اسلامی
 ایران، چنین می‌نویسد:
 «الآن چیزی که مایه تسلی
 ما تواند شد این است که
 تکلیف خودمان را بفهمیم
 و بدانیم که ما ۱۲۸۰ سال
 در خطا بوده‌ایم... بعد از
 این... به طرف بازماندگان
 و یادگاران نیاکان خودمان
 عطف نظر کنیم.»^۶
 او که دیدگاه‌های
 ماتریالیستی‌اش را به
 صراحت مطرح می‌کرد،
 به عنوان متفکر بزرگ
 منطقه قفقاز مطرح شده و
 پرچمدار مشروطه‌خواهی

سرستیز با غرب را نداشتند،
 بلکه بیشتر می‌کوشیدند تا لبه
 تیغ انتقادات خود را متوجه
 دو نیروی استبداد داخلی و
 نیروهای مذهبی، به ویژه علما
 و روحانیت طراز اول عصر
 مشروطه، همچون شیخ فضل
 ... نوری کنند.^{۱۰} همین جاست
 که بنا بر نظر اکثر مورخین،
 شهید مظلوم شیخ فضل ...
 نوری در میان مذهبیون،
 اولین کسی است که متوجه
 هویت ضد دینی روشنفکران
 دوره خود می‌شود و حتی
 در این راه هزینه‌ای سنگین
 می‌پردازد و جان شریفش را
 در راه روشنگری جامعه ایران
 فدا می‌کند و توطئه خاموش
 روشنفکران به اصطلاح
 اصلاح‌گر و خیرخواه را خنثی

و طراح ایده «پروتستانسیسم اسلامی» و پدر ملی‌گرایی
 ایران نام گرفته بود.^۷

آخوندزاده در بسیاری موارد به اسلام و ساحت
 مقدس پیامبر ﷺ جسارت می‌کرد و خرابی دنیا
 را مستند به آموزه‌های دینی می‌دانست.^۸ او دیدگاه
 ناسیونالیستی افراطی داشت؛ به طوری به گمان خود
 در حسرت عظمت ایران قبل از اسلام می‌نویسد: «ای
 کاش [به ایران] نیامدمی و کاش اهل این ولایت را که
 با من هم مذهب‌اند ندیدمی و از احوال ایشان مطلع
 نگشتمی. جگرم کباب شد. ای ایران، کو آن شوکت و
 سعادت تو که در عهد کیومرث و جمشید و گشتاسب
 و انوشیروان و خسرو پرویز می‌بود.»^۹

ضدیت با دین؛ شاه بیت روشنفکری قاجار

می‌توان گفت برخلاف میرزا ملکم خان که
 جریان منافق روشنفکری قاجاریه محسوب می‌شود،
 میرزا فتحعلی آخوندزاده با اغراض صریح الحادی
 خود مروج جدایی دین از سیاست به معنای حذف
 آموزه‌های دینی در عرصه اجتماعی افراد است و دین
 را عامل همه عقب‌ماندگی‌ها و بدبختی‌های ایران
 می‌داند؛ در مقابل، همواره از مظاهر تمدن غرب به
 نیکی و ستایش بی‌حد و حصر یاد می‌کند.

شیخ مظلوم قربانی می‌شود

نکته‌ای که در خصوص روشنفکران دوره اول
 (یعنی عصر قاجار) وجود دارد این است که پایگاه آنان
 بیشتر در میان طبقه اشراف، درباریان و مستبدان سابق
 و لژنشینیانی بود که با غرب آشنا بودند و از ابتدا هم

می‌کند. در اینجا شاید پرسیده شود چرا فقط شیخ فضل ...! مگر
 دیگر مذهبیون و علمای آن زمان نمی‌دانستند چه دارد بر سر کشور
 می‌آید. واقعیت آن است که «نو ظهور بودن جریان منور الفکری در
 جامعه ایرانی و محدود بودن آن به قشر خاصی از اشراف و رجال
 سیاسی باعث نا آشنایی رهبران مذهبی با پیشینه و بنیان‌های فکری
 و عقیدتی این جریان می‌شد.»^{۱۱} هر چند هنوز بسیاری از حقایق
 تاریخی در این خصوص مبهم است که جای بررسی بیشتری دارد.
 شیخ شهید پس از آنکه ترجمه قانون اساسی بلژیک را توسط

چند تن از منور الفکران، از جمله تقی‌زاده و مشیرالدوله مشاهده کرد و در مجالسی که برای تدوین متمم قانون اساسی تشکیل می‌شد با اندیشه آنها آشنا شد، کوشید تا با طرح عنوان «مشروطه مشروعه» نهضت مشروطه را که در آن زمان شعاری فراگیر شده بود در محدوده شرع، کنترل کند. عاقبت با تلاش‌های او بود که در متمم قانون اساسی با وجود همه مخالفت‌ها که عمدتاً از ناحیه روشنفکران غریزه صورت می‌گرفت، اصل نظارت پنج تن از علمای طراز اول بر مجلس شورای ملی اضافه شد.^{۱۲}

بسیاری بر این امر تبلیغ می‌کردند که شیخ فضل‌الله... حامی «استبداد محمدعلی شاهی» و مخالف سرسخت اساس مشروطه است، حال آنکه خود آن شهید بزرگوار در جایی به صراحت می‌گفت: «من والله با مشروطه مخالفت ندارم [بلکه] با اشخاص بی‌دین و فرقه ضاله و مضله مخالفم که می‌خواهند به مذهب اسلام لطمه وارد بیاورند. روزنامه‌ها را لابد خوانده‌اید و می‌خوانید که چگونه به انبیا [و] به اولیا توهین می‌کنند و حرف‌های کفرآمیز می‌زنند. من عین همین حرف‌ها را در کمیسیون‌های مجلس از بعضی شنیدم. از خوف آن که مبادا بعدها قوانین مخالف شریعت اسلام وضع کنند، خواستم از این کار جلوگیری کنم. لذا آن لایحه [متمم قانون اساسی] را نوشتم. تمام دشمنی‌ها از همان لایحه سرچشمه گرفته است.»^{۱۳}

کسی فریاد شیخ شهید را نشنید؟!

شیخ فضل‌الله... نوری حتی تا روزهای قبل از شهادتش مدام اخطار می‌کرد تا بقیه علمای مشروطه خواه و مراجع و روحانیون نیز متوجه باشند که خط انحراف از آزادی و برابری، مرادی کاملاً مغایر دارند و برای فریب افکار عمومی تلاش می‌کنند تا پس از رسیدن به قدرت و کنار نهادن ریا و تزویر، علیه اسلام و مسلمین وارد عمل شوند و کشور را تاراج کرده و وابسته سازند.^{۱۴} سرانجام شیخ، روز ۱۳ رجب سال ۱۳۲۷ هـ ق در پای چوبه دار با شاهد گرفتن خداوند، خطاب به مردم چنین گفت: «خدایا! تو خود شاهد باش که من

شهید مظلوم شیخ فضل‌الله... نوری در میان مذهبیین، اولین کسی است که متوجه هویت ضد دینی روشنفکران دوره خود می‌شود و حتی در این راه هزینه‌های سنگین می‌پردازد و جان شریفش را در راه روشننگری جامعه ایران فدا می‌کند و توطئه خاموش روشنفکران به اصلاح اصلاح‌گر و خیرخواه را خنثی می‌کند.

حتی روشنفکرانی هم که دیدگاه‌های چپ و مارکسیستی را باور نداشتند و در ارتباط تشکیلات پنهانی با دولت‌های غربی، به خصوص انگلیس به سر می‌بردند هم از شعارهای چپ استفاده می‌کردند.

آنچه را باید بگویم به این مردم گفتم. خدایا! خودت شاهد باش که در این دم آخر باز هم به این مردم می‌گویم که مؤسسین این اساس، لامذهبین هستند که مردم را فریب داده‌اند. این اساس مخالف اسلام است... محاکمه من و شما مردم بماند پیش پیغمبر اکرم، محمد بن عبدالله ﷺ»^{۱۵}

خدمت یا خیانت؟

مسئله مهم دیگر خدمت روشنفکران عصر قاجار به جهان غرب و به تبع آن خیانت‌های بی‌شمار آنان به ملتی است که داعیه نجات آنها را داشتند. جلال آل احمد در کتاب معروف خود نمونه‌هایی آورده است. مقام معظم رهبری در این باره در جمع دانشجویان فرمودند: «این آقای روشنفکری که به عنوان معروف‌ترین پیام‌آور روشنفکری و روشن‌گری در ایران مطرح بود - یعنی همین میرزا ملکم خان ارمنی - خودش دلال قضیه رویتر بود. در همین انحصار معروف تنباکو که میرزای شیرازی، مرجع تقلید وقت آن را تحریم کرد و جلوی این معامله زیان‌بار را گرفت، میرزا ملکم خان، خودش دلال آن بود.»^{۱۶}

در کتاب «زندگی و اندیشه میرزا ملکم خان ناظم الدوله» نوشته حجت‌الله... اصیل می‌خوانیم: «ملکم خان در ابتدای حضور خود در ایران پیشنهادهایی را در مورد اصلاح سیستم سیاسی، نظامی و اقتصادی ایران به ناصرالدین شاه ارائه کرد و فعالیت‌هایی در این مورد انجام داد. بعدها در دوره سپهسالار که اتفاقاً او را هم از جرگه روشنفکران نام برده‌اند به وزارت مختار ایران در لندن منصوب گردید و در آنجا واسطه امتیاز رویتر شد و برای خود نیز امتیاز لاتاری - بخت آزمایی - را گرفت که دولت با توجه به فتوای علما مبنی بر تحریم لاتاری مجبور به لغو آن شد.

ملکم خان امتیاز لغو شده را به یک انگلیسی فروخت و به اتهام کلاهبرداری محاکمه شد و دربار او را از تمام القاب و مناصب خود عزل کرد. او پس از عزل، با دولت ایران به مخالفت برخاست و روزنامه «قانون» را که تندترین انتقادات را علیه دولت در خود داشت، منتشر کرد.»

ملکم خان با توجه تمام به مظاهر فرهنگ غرب، تقلید و تبعیت از آن را همانند خَلَف خود میرزا ابو الحسن خان ایلچی، تنها راه سعادت می‌دانست. او معتقد بود تقلید از مملکت داری

و نظم دول غربی، بدون دعوت از بانک‌های خارجی و حضور کمپانی‌های غربی در ایران ممکن نیست. میرزا حسین خان سپهسالار نیز از شاگردان ملکم در فراموشخانه بود. او با وساطت استادش که در سفارت ایران در انگلیس به سر می‌برد، به انعقاد قرار داد ننگین رویتر پرداخت!^{۱۸}

توجه به آرا و نظرات روشنفکران دوره اول، نشان می‌دهد آنچه آنها مطرح می‌کردند، عیناً مأخوذ از اندیشه‌های فیلسوفان غربی نظیر «جان استوارت میل» لیبرال، «آگوست کنت» پوزیتیویست و یا کسانی چون «ولتر»، «روسو» و «متسکیو» بوده است^{۱۸} که یا ملحد بودند و یا به آرای شرک آلود باور داشتند و همگی از مروجان و مدافعان سرمایه‌سالاری، لیبرالیسم و... بودند.

دوره دوم؛ کنار استبداد، یار استعمار

دوره دوم همزمان با روی کار آمدن رضاخان میر پنج آغاز می‌شود. روشنفکران این دوره اگر چه مخالف با استبداد قبل از مشروطه بودند، اما بنیانگذار استبداد استعماری رضاخان شدند. منور الفکرها با وجود همه جناح‌بندی‌هایی که داشتند، بیشترین همراهی را با رضاخان کردند. مشیرالدوله و مصدق‌السلطنه در روزهای آغازین قدرت‌گیری رضاخان

به عنوان هیئت مشاوره به طور مرتب با او جلسه و گفت‌وگو داشتند.^{۱۹} اسکندر میرزا، تقی‌زاده، داور و فروغی نیز در کابینه رضاخان از مهره‌های اصلی و گردانندگان سیاست او بودند.^{۲۰} همچون دوره پیش، در این دوره نیز خیانت روشنفکران به ملت و خدمت آنها به استبداد داخلی و استعمار انگلیسی کاملاً هویدا است؛ به طور مثال می‌توان از ننگین‌ترین قراردادی نام برد که در دوره رضاخان بسته شد. قرارداد نفت (۱۳۱۲ هـ ق / ۱۹۳۳ م) به دست تقی‌زاده، یکی از روشنفکران برجسته این دوره امضا شد. ذکاء الملک فروغی، دیگر روشنفکر این عصر نیز کسی است که واقعه مسجد گوهر شاد، در کابینه دوم او اتفاق افتاد.

ملی‌گرایی و مبارزه با اسلام

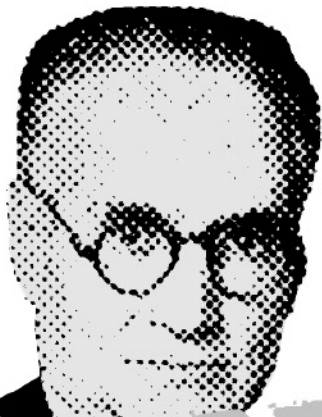
رضاخان به کمک روشنفکران در جهت محو آثار اسلام، طرح ناسیونالیسم (ملی‌گرایی) را مطرح کرد که در پی احیای آثار ایران باستان بود. منور الفکرها نیز او را در این جهت همراهی می‌کردند؛ به طوری که

به جرأت می‌توان گفت نطفه روشنفکری در ایران در لژهای فراماسونری بسته شده است و منور الفکران ایرانی نظیر ملکم خان یا خود صاحب فراموشخانه بوده‌اند و یا اینکه مثل میرزا فتحعلی آخوندزاده مردم را به تأسیس لژهای فراماسونری و پیوستن به آنها دعوت می‌کردند. در هر صورت به نوعی با تشکیلات منشعب از غرب وابسته بوده‌اند.

مشیرالدوله یا «حسن پیرنیا» تاریخ ایران باستان را می‌نویسد و در تلاش است تا زمینه قرائت نماز را به فارسی فراهم کند.^{۲۱} تقی‌زاده در این برهه، سخن از تغییر همه چیز و تقلید در همه ابعاد مطرح می‌سازد و احمد کسروی که داعیه پاک دینی و پیرایشگری اسلام را داشت از رحمت شاهانه رضاخان بهره‌مند می‌شود و در قبال آن به ترویج افکار التقاطی خود می‌پردازد.

استبداد رضاخانی چیزی جز بسیج روشنفکران برای کامل کردن کاری که در مشروطه آغاز کردند (یعنی محو آثار دینان و مذهب) نبود؛ رضاخانی که به تصریح تاریخ معاصر، در زمان به دست گرفتن زمام حکومت، حتی سواد خواندن و نوشتن هم نداشت،^{۲۲} فقط پوششی بود که مجموعه روشنفکران غربزده با همراهی انگلستان به عنوان قدرت نخست آن زمان از آن برای اجرای مقاصد خود استفاده می‌کردند. واقعیت این است که در این دوره با سکوت علمای سنتی مواجه هستیم که چندان در صحنه مبارزات عملی سیاسی وارد نمی‌شوند، اما روشنفکران لائیک با تمام قوا از دولت رضا شاه حمایت می‌کنند.

جلال آل احمد، کارنامه روشنفکران را در دوره بیست ساله حکومت رضاخان چنین توصیف می‌کند: «کسروی کتاب سوزانی می‌کرد؛ شعر حافظ و ادبیات را آن هم در مملکتی که عوام الناس جز



توجه به آرا و نظرات روشنفکران دوره اول، نشان می‌دهد آنچه آنها مطرح می‌کردند، عیناً ما خود از اندیشه‌های فیلسوفان غربی نظیر «جان استوارت میل» «لیبرال»، «آگوست کنت» «پوزیتیویست» و «یا کسانی چون «ولتر»، «روسو» و «منتسکیو» بوده است که یا ملحد بودند و یا به آرای شرک آلود باور داشتند و همگی از مروجان و مدافعان سرمایه‌سالاری، لیبرالیسم و... بودند.

از این دوره به عنوان دوره «جابه‌جایی قدرت» در ساختار سیاسی ایران نام می‌برند. البته در این دوره هم شاهد استبداد داخلی هستیم، ولی استبداد این دوره به نسبت دوره‌های قبل، ضعیف‌تر است. همین مسأله مجالی برای گروه‌های مختلف سیاسی در آن مقطع فراهم کرده بود.

راستی‌ها و چپی‌ها!

در بررسی جریان‌ات روشنفکری در این برهه زمانی حساس به دو جناح عمده روشنفکری بر می‌خوریم: ۱. روشنفکری وابسته به انگلیس یا به جهان مقابل کمونیسیم ۲. جریان روشنفکری همسو با سیاست‌های کمونیستی شوروی سابق.

دسته نخست از روشنفکران این دوره، همچون ذکاء الملک فروغی نگاه به کمک‌های مادی و معنوی انگلیس و بعدها آمریکا داشتند. شاید بتوان از این گروه به عنوان جناح راست روشنفکری پس از استبداد رضاخانی نام برد که تا حدودی هم ارتباط با هیئت حاکمه پهلوی داشتند، اما در عین حال می‌کوشیدند خود را نیروی مستقل مردمی و مخالف استبداد نشان دهند.

چپ‌ها اقبال بیشتری دارند

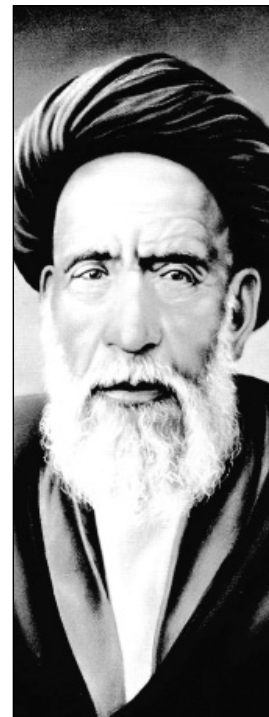
جناح روشنفکری چپ با دیدگاه‌های مارکسیستی و نزدیک به شوروی نیز فعالیت‌های بسیاری در آن سال‌های پرهیاهو داشتند؛ تا جایی که حتی روشنفکرانی هم که دیدگاه‌های چپ و مارکسیستی را باور نداشتند و در ارتباط تشکیلات پنهانی با دولت‌های غربی، به خصوص انگلیس به سر می‌بردند هم از شعارهای چپ استفاده می‌کردند.^{۳۶} این مسأله می‌تواند دلالت بر جالب بودن دیدگاه‌های مارکسیستی برای قشر دانشجویان آن زمان ایران و در وهله بعد، عوام مردم، به خصوص قشر کارگر داشته باشد.

دفتر حافظ چیزی را به عنوان ادبیات نمی‌شناسند... دشتی و حجازی هر دو از دست پروردگان انقلاب مشروطه‌اند؛ اولی مأمور در سانسور دیکتاتور شده است، دومی ظاهرسازی‌های آب و رنگ‌دار در ایران امروز چاپ می‌کند... این جوری بود که برای پر کردن جای خالی روشنفکران، مجبور بودند بازی‌هایی هم در بیاورند تا سر جوانان را یک جوری گرم نگه دارند... سپس از بازی‌هایی چون زردشتی بازی، فردوسی بازی، کسروی بازی و... نام می‌برد.^{۳۳}

رضاخان که قبل از رسیدن به حکومت، خود را فردی مذهبی معرفی کرد و حتی در جلسات مذهبی و عزاداری‌ها حضوری پر رنگ داشت، پس از به قدرت رسیدن، همه حملات خود را متوجه نیروی مذهبی می‌کرد و در این میان روشنفکرانی که به ظاهر در مبارزه با استبداد، داعیه همراهی با روحانیت را داشتند، علی‌رغم تلاش‌هایی که برای مخفی نگه داشتن هویت ضد دینی خود انجام می‌دادند، نه تنها نسبت به تعطیل ماندن احکام الهی اعتراض نداشتند، بلکه پی‌گیری و اجرای آن قوانین را هم تحمل نمی‌کردند!^{۳۴}

سیدی تنها در برابر استبداد

سیدحسن مدرس در این دوره به عنوان قطب فعال سیاسی - مذهبی باشناخت کاملی که از روشنفکران ماحد استبداد سر نیزه‌ای رضاخان و مهره‌های استعمار بریتانیا داشت، به شدت در برابر این گروه ایستاد. البته نهضت جنگل به رهبری میرزا کوچک خان هم در آن برهه در این راستا فعالیت می‌کرد. مقام معظم رهبری در تحلیل روشنفکری این دوره می‌فرماید: «در دوره رضاخان روشنفکران درجه یک کشور از اساتید، از نویسندگان، از متفکرانی که جزو زبندگان روشنفکری بودند، در خدمت رضاخان قرار گرفتند... آن موقع روشنفکران، ایدئولوگ‌های حکومت کودتایی رضاخان شدند. هر کاری که او خواست بکند، اینها ایدئولوژی و زیربنای فکری‌اش را فراهم می‌کردند و برایش مجوز درست می‌نمودند.»^{۳۵}



دوره سوم؛ فضای متفاوت

به دلیل شرایط خاص سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ عده‌ای

جناح چپ، پس از شهریور سال ۱۳۲۰ در حزب توده سازمان می‌یابد که خود این حزب و عملکرد آن تابع مستقیمی از سیاست کشور شوروی است. آموزش‌های حزب توده برای هوادارانش که جنبه ضد مذهبی و الحادی در آن آشکار بود، بخشی از اندیشه‌های غربی را در سطحی گسترده معرفی و ترویج می‌کرد؛ به طوری که اثر این ایده‌ها و شعارها تا مدت‌ها بر جریان روشنفکری ایران و حتی چند سالی پس از انقلاب شکوهمند اسلامی ادامه داشت.

آغاز مأموریت جبهه ملی

جناح راست روشنفکری در یک انسجام جبهه‌ای در این دوره در قالب «جبهه ملی» در صدد کسب قدرت سیاسی برمی‌آید. ناسیونالیسمی که در دوره اول و دوم نیز به آن اشاره شد در این طیف به وضوح مشاهده می‌شود. می‌توان گفت تفکر ملی‌گرایی که به وسیله روشنفکران رضاخان پرورش یافت، منشأ ایجاد طیف راست روشنفکری در دوره سوم شد.

جبهه ملی ائتلافی از احزاب و جریان‌های سیاسی مخالف از چپ تا راست و از مذهبی و غیرمذهبی

به شمار می‌آمد. چپ‌ترین این احزاب، «حزب زحمت‌کشان» به رهبری مظفر بقایی بود که خود ائتلافی از روشنفکران مارکسیست ضد استالین و تشکیل‌دهندگان کارگری سوسیالیستی شمرده می‌شد. هر کدام از گروه‌های جبهه ملی تنها خود را پان ایرانیست واقعی می‌دانست.

جلال آل احمد وضعیت جریان روشنفکری پس از شهریور سال ۱۳۲۰ را چنین توصیف می‌کند: «وقتی رادیو لندن به شخصه به شخص اول برکنار شده اهانت می‌کند [منظور رضاخان است] روشنفکر که نمی‌تواند از عصر عقب بماند. این است که یک دفعه همه می‌ریزند به حزب توده و با همان فرنگی بازی‌ها و باهمان موضع‌گیری‌ها در قبال روحانیت، شروع می‌کنند به کوبیدن مذهب به اسم ارتجاع و کوبیدن حکومت به اسم استعمار... به گمان من شاید به این دلیل که دیگر روشنفکران آن دوره بیست ساله به هر چه در آن مدت گذشته بود رضایت داده بودند و به تسلیم یا به رضایت و یا

در دوره رضاخان روشنفکران درجه یک کشور از اساتید، از نویسندگان، از متفکرانی که جزو زبندگان روشنفکری بودند، در خدمت رضاخان قرار گرفتند... آن موقع روشنفکران، ایدئولوگ‌های حکومت کودتایی رضاخان شدند. هر کاری که او خواست بکند، اینها ایدئولوژی و زیربنای فکری‌اش را فراهم می‌کردند و برایش مجوز درست می‌نمودند.

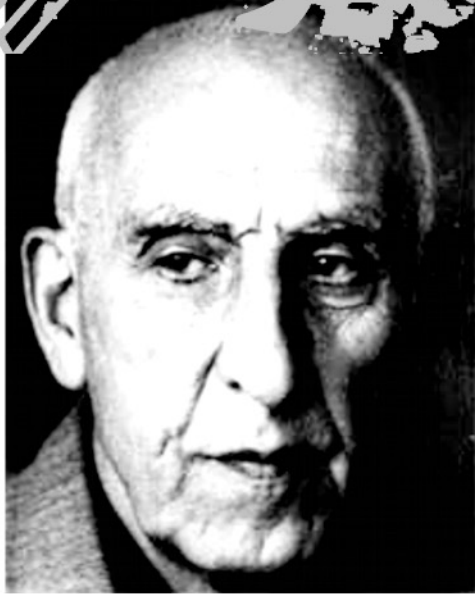
برخلاف میرزا ملکم خان که جریان منافق روشنفکری قاجاریه محسوب می‌شود، میرزا فتحعلی آخوندزاده با اغراض صریح الحادی خود مروج جدایی دین از سیاست به معنای حذف آموزه‌های دینی در عرصه اجتماعی افراد است و دین را عامل همه عقب‌ماندگی‌ها و بدبختی‌های ایران می‌داند؛ در مقابل، همواره از مظاهر تمدن غرب به نیکی و ستایش بی‌حد و حصر یاد می‌کند.

به همکاری سکوت کرده بودند و به همین دلایل است که می‌توان گفت ارزش روشنفکری تعلیم و تربیت دوره بیست ساله پیش از شهریور با حکومت نظامی‌اش چیزی است اندکی بیش از صفر...»^{۲۷}

جبهه ملی از آنجا که برخلاف حزب توده یک جریان مستقیم ضد دینی نبود و به طور آشکار وابسته به دربار یا بیگانه نبود، هنگام طرح مسأله نفت، مورد حمایت بخشی از نیروهای مذهبی به رهبری آیت‌ا... کاشانی قرار گرفت و در این ماجرا مصدق «قهرمان ملی» لقب گرفت؛ هر چند پس از رسیدن به قدرت به دلیل بی‌توجهی به مذهب، حمایت مردمی خود را هم از دست داد و با آغاز استبداد موج دوم محمدرضا شاه به کناری خزید.

می‌توان از مهم‌ترین روشنفکران دوره سوم به چهره‌هایی چون علی دشتی، محمد تدین، ذبیح‌الله صفا، شجاع‌الدین شفا و... اشاره کرد.^{۲۸} روشنفکران این دوره همانند گروه‌های پیشین در طرد اساس دین و آموزه‌های اعتقادی مردم می‌کوشیدند و مستقیم (مانند حزب توده) و یا غیر مستقیم (مانند جبهه ملی) به بیگانگان وابسته بودند. در این واقعیت تردیدی وجود ندارد. اینکه گفته شد جبهه ملی به طور غیر مستقیم به بیگانه وابسته بود را باید در برخی از روش‌ها و منش‌های سران این طیف مشاهده کرد.

هدف اصلی بیگانه‌ترد دین و ایجاد محدودیت شدید برای دینداری است تا فضا برای مهیاتر باشد. جبهه ملی نیز متأسفانه در برهه‌ای از زمان در همین جهت فعالیت می‌کرد. حضرت امام خمینی ره در سه دهه بعد، جهت‌گیری و فضای ضد دینی‌ای که در زمان حاکمیت دولت ملی اوج گرفته بود را بدین گونه ترسیم می‌کند: «... و اینها جبهه ملی فخر می‌کنند به وجود او [مصدق] آن هم مسلم نبود. من در آن روز در منزل یکی از علمای تهران بودم که این خبر را شنیدم که یک سگی را عینک زدند و به اسم آیت‌ا... آن را در خیابان‌ها گرداندند. من به آن آقا گفتم که این دیگر مخالف با شخص نیست، سیلی خواهد خورد و طولی نکشید که سیلی را خورد و اگر مانده بود، سیلی را بر اسلام می‌زد.»^{۲۹}



دوره چهارم؛ طوفان انقلاب و موج مرده

روشنفکری

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بسیاری از گروه‌های سیاسی و فکری تا سال‌ها به طور پنهانی به فعالیت خود در کشور می‌پرداختند، تا اینکه قیام خونین ۱۵ خرداد سال ۴۲ وضعیت را تا حدود زیادی متغیر می‌داد؛ به گونه‌ای که از این زمان مرجعیت شیعه (امام خمینی قده) در سطح رهبری سیاسی نیروهای مذهبی وارد عمل می‌شود و در دو جبهه مقابل استبداد محمدرضاشاهی و نیروی بیگانه که عمدتاً آمریکایی‌ها بودند، می‌ایستد؛ چنانچه قبل از سال ۴۲ حرکت سیاسی معارض با استبداد در قالب‌های مختلف روشنفکری یا دینی سازمان می‌یافت و عملاً نیروی مذهبی در عرض نیروی روشنفکری قرار می‌گرفت. با حضور امام در صحنه سیاست، نیروی مذهبی با گستردگی خود سایر نیروهای مبارز را تحت پوشش قرار می‌دهد؛ این ویژگی از جمله خصوصیات است که پس از انقلاب مشروطه، نیروی مذهبی فاقد آن بود.^{۲۰}

روشنفکران و پیام‌های انقلاب

رویارویی مستقیم با اصل نظام شاهنشاهی از دیگر خصوصیات است که در این دوره مشاهده می‌شود. مهم‌تر از آن ضد امپریالیسم و ضد صهیونیسم بودن، از جمله ویژگی‌های بی‌نظیر مبارزه در این مقطع فوق العاده حساس است. البته در بدنه جریان به اصطلاح روشنفکری این دوره به صراحت این خصایص بروز و ظهور ندارد، بلکه در اساس مبارزه حضرت امام قده این ویژگی‌ها به چشم می‌آید. پس می‌توان نتیجه گرفت که اساس جریان روشنفکری در این زمان هم به طور کامل مخالف بیگانه و مخالف شاه نیست و اگر هم شعارهایی می‌دهد از سر ناچاری و برای بقا در عرصه اجتماع است، نه یک استراتژی مدون و برنامه‌ریزی شده.

تلنگری به روشنفکران

در جریان قیام ۱۵ خرداد ۴۲ که به هیچ وجه در چارچوب سیاست‌های روشنفکری نمی‌گنجد حضرت امام خمینی قده مهم‌ترین پیام را به روشنفکران داد و آن پیام هم چیزی نبود مگر اعلام این حقیقت که «قدرت مذهبی به مراتب از قدرت شعارهای روشنفکری در اصلاح امور کشور، قوی‌تر و کارآمدتر است»؛ این یعنی برخلاف گفته روشنفکران، دین نه تنها عامل ناکامی نیست بلکه مانع شکست و پوچی و عامل قدرتمندی و بیداری مردم است.

در این دوره، هر چند هنوز هم طیفی از روشنفکران همصدا با استبداد، حرکت امام قده را ارتجاعی قلمداد می‌کردند، اما به تدریج شاخه‌ای از روشنفکری پدید آمد که از آن به «تجددگرایی دینی» یا «روشنفکری دینی» یاد می‌شود.

تجددطلبان دینی

به دنبال مدرنیته کردن اسلام

روشنفکران این دوره که اساساً با مذهب مشکل داشتند، وقتی قدرت و عظمت مذهب را دیدند سعی کردند میان روشنفکری که پدیده‌ای وارداتی و غربی بود با مذهب جمع ببندند. و خود را به اصطلاح «روشنفکری دین‌گرا» قلمداد کنند. حاصل نگاه این گروه به دین، دین و مذهبی روشنفکرانه است. نوگرایی و تجددگرایی در دین، بازنگری مذهب، بدون توجه به ابعاد ملکوتی دین در چارچوب عقل محض یا علم - تجربه است.^{۲۱}

در این مقطع تفکرات التقاطی به حد نهایی خود می‌رسد؛ به گونه‌ای که از دین، تفسیرهایی عموماً مارکسیستی و بعضاً لیبرالیستی ارائه می‌شود. از مهم‌ترین چهره‌های این دوره مهدی بازرگان است؛ شخصی که «پدر

روشنفکران این دوره که اساساً با مذهب مشکل داشتند، وقتی قدرت و عظمت مذهب را دیدند سعی کردند میان روشنفکری که پدیده‌ای وارداتی و غربی بود با مذهب جمع ببندند و خود را به اصطلاح «روشنفکری دین‌گرا» قلمداد کنند.

حضرت امام خمینی قده مهم‌ترین پیام را به روشنفکران داد و آن پیام هم چیزی نبود مگر اعلام این حقیقت که «قدرت مذهبی به مراتب از قدرت شعارهای روشنفکری در اصلاح امور کشور، قوی‌تر و کارآمدتر است»؛ این یعنی برخلاف گفته روشنفکران، دین نه تنها عامل ناکامی نیست بلکه مانع شکست و پوچی و عامل قدرتمندی و بیداری مردم است.

معنوی» جریان سازمان مجاهدین خلق (منافقین) و رهبر فکری روشنفکران امروز محسوب می‌شود.

همین امر به عزل او منجر گردید.

بریدگان از ملت

مقام معظم رهبری درباره روشنفکران این دوره می‌فرماید: «بدترین کاری که ممکن بود یک مجموعه روشنفکری در ایران بکند، کارهایی بود که روشنفکران ما در دوره پانزده ساله نهضت اسلامی انجام دادند؛ به کل کنار رفتند! نتیجه هم معلوم شد؛ مردم مطلقاً از آنها بریدند. البته تا حدودی، تعداد خیلی معدودی وسط میدان بودند، از جمله خود مرحوم آل احمد بود؛ حتی شاگردان و دوستان و علاقه‌مندان او وارد میدان نشدند؛ خیلی دورا دور حرکت می‌کردند.»^{۳۲}

پایان کار متفکر قرن!!
بنی‌صدر در دوران حکومت خود با حمایت نهضت آزادی، جبهه ملی و منافقین، جو شدید تبلیغاتی علیه یاران صدیق انقلاب، همچون شهیدان بهشتی، رجائی، آیت‌الله خامنه‌ای و سایر نیروهای خدوم نهضت نوپای الهی ایران ایجاد کرده بود که یکی از محورهای اصلی جوسازی این طیف، حاکمیت سانسور در مطبوعات و صدا و سیما بود. آنان در این باره به چهره چینی در صدا و سیما و سایر پست‌های کلیدی دست می‌زدند و هیاهو می‌کردند که مخالفین آنان در صدد سانسور هستند.

دوره پنجم؛ شرایط متفاوت

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن سال ۵۷ شرایط جدیدی برای جریان روشنفکری پدید آمد که تفاوت‌های اساسی با شرایط قبل از پیروزی داشت. هر چند به اعتقاد برخی،^{۳۳} روشنفکران در جریان پیروزی انقلاب نقش چندانی نداشتند، اما پس از پیروزی در مناصب حساسی قرار گرفتند؛ به طور مثال، امام خمینی قده در چهارمین روز بازگشت خود به ایران در بهمن ۱۳۵۷، مهندس بازرگان را به نخست‌وزیری منصوب کرد. بدین ترتیب دولت موقت بازرگان جایگاه عناصر جبهه ملی نهضت آزادی و روشنفکرانی شد که فاقد حساسیت فرهنگی و سیاسی لازم نسبت به خطر هجوم غرب بودند که در نهایت، تسخیر لانه جاسوسی آمریکا در ۱۳ آبان سال ۵۸ به استعفای دولت موقت انجامید. در جریان این حرکت انقلابی که امام قده از آن به عنوان «انقلاب دوم» یاد کردند، طیف روشنفکرانی که حکومت را نیز در دست داشتند، برخلاف آحاد ملت

حرکت در تاریکی

پس از عزل بنی‌صدر و فرار او از کشور، تقریباً اکثر تب و تاب‌های سیاسی مخالف فرو نشست. در این دوره که آن را دوره تثبیت نظام (از سال‌های ۶۰ تا ۶۸) می‌نامند، شاهد افول تدریجی فعالیت گروهک‌ها در داخل کشور به موازات تجاوز رژیم بعث عراق به مرزهای کشور هستیم؛ مسایل داخلی تا حد زیادی تحت الشعاع جنگ قرار گرفت. چرا که از یکسو اختلاف جناح‌های داخلی در مقابل تجاوز دشمن خارجی رنگ می‌باخت و از سوی دیگر دولت و

جبهه ملی از آنجا که برخلاف حزب توده یک جریان مستقیم ضد دینی نبود و به طور آشکار وابسته به دربار یا بیگانه نبود، هنگام طرح مسأله نفت، مورد حمایت بخشی از نیروهای مذهبی به رهبری آیت‌الله کاشانی قرار گرفت و در این ماجرا مصدق «قهرمان ملی» لقب گرفت؛ هر چند پس از رسیدن به قدرت به دلیل بی‌توجهی به مذهب‌پویان، حمایت مردمی خود را هم از دست داد و با آغاز استبداد موج دوم محمدرضا شاه به کناری خزید.

ایران، نه تنها به مقابله با استکبار غرب پرداختند، بلکه هم‌آوا با آن به ویژه آمریکا در برابر منافع حقیقی ملت ایستادند.

بنی‌صدر؛ دست پخت روشنفکران

پس از استعفای دولت بازرگان، نوبت به ابوالحسن بنی‌صدر رسید. او خود را از روشنفکران جبهه ملی می‌دانست^{۳۴} و اعتقادی به مبانی و حیانی فقهات نداشت. بنی‌صدر در بهمن ۵۹ به عنوان رئیس جمهوری ایران انتخاب شد، اما نتوانست با خواست میلیونی ملت در پاسداری از انقلاب و ارزش‌های دینی و سیاسی آن همراه و همگام شود. از این رو به تدریج ناخالصی‌ها و خودفروختگی‌اش به غرب بر ملت و به ویژه نمایندگان مجلس آشکار شد.



روشنفکران دهه ۷۰ به دوره نخست جریان روشنفکری، به تدریج دفاع بی چون و چرا از غرب و فرهنگ منحن غربی در دستور کار روشنفکران قرار گرفت؛ بحث استعمار نیز از مباحث روشنفکری بیرون رفته و به موازات آن مسأله دیگری با عنوان «توسعه و انحطاط» مطرح می‌شود.

حمله به ستون خیمه نظام

روشنفکران ایرانی در این دوره با تکیه بر گرایش نئولیبرالی بر گرفته از اندیشه پوپر به ستیز جدی با تفکر اصیل اسلامی و به خصوص ستیز با مسأله ولایت فقیه می‌پردازند. پس از پایان جنگ تحمیلی و ناکامی غرب در برخورد نظامی و سیاسی با نظام جمهوری اسلامی، نبرد فرهنگی آغاز می‌شود و در این میان، روشنفکرانی که به هیچ وجه ساختار نظام اسلامی را قبول نداشتند و در نوشته‌ها و گفتارهای خود به شدت به حکومت اسلامی و به ویژه شخص ولی فقیه می‌تازند، به عنوان پیاده نظام غرب عمل می‌کنند و از طریق آثار خود نقش اسب تروا را در داخل کشور ایفا می‌کنند. به تعبیر بهتر، بزرگ‌ترین حربه دشمن در این تهاجم خطرناک فرهنگی که زمانی از سوی مقام معظم رهبری به «تهاجم فرهنگی» و زمانی دیگر «شیخون فرهنگی» نامیده شد، استفاده از جریان‌های روشنفکری داخل کشور است که به عنوان مهم‌ترین عامل تهاجم همه جانبه دشمن علیه مبانی فرهنگی و سیاسی انقلاب عمل می‌کنند.^{۳۰} در این فرآیند، «آزادی بیان و عقیده» به عنوان حربه‌ای جدید در دست روشنفکران برای پیشبرد اهدافشان در بطن جامعه به کار می‌آید.

پس از پایان عمر دولت سازندگی، دولت اصلاحات آقای خاتمی بهترین فرصت را برای بروز اندیشه‌های خطرناک جریان روشنفکری پدید می‌آورد و در این فضا کسانی همچون عبد الکریم سروش، محسن کدیور و دیگران، بیش از پیش به صحنه می‌آیند و البته برخی از افراد این طیف که بعدها اصلاح‌طلب نام گرفتند، در درون بدنه حاکمیت قرار داشتند.

در این دوره شاهد اوج‌گیری فعالیت‌های «حلقه کیان» هستیم. شکل‌گیری این جریان به دوره قبل برمی‌گردد. چرا که حلقه کیان حاصل قهر سیاسی جریان موسوم به چپ پس از سال ۶۸ است. حلقه کیان را می‌توان قوه ژورنالیستی جریان روشنفکری دوره پس از جنگ نامید که تأثیرات بسیاری در زمان خود و سال‌های بعد بر جای گذاشت. در این دوره طیف به اصطلاح روشنفکر می‌کوشید تا



روشنفکران ایرانی در این دوره با تکیه بر گرایش نئولیبرالی بر گرفته از اندیشه پوپر به ستیز جدی با تفکر اصیل اسلامی و به خصوص ستیز با مسأله ولایت فقیه می‌پردازند

روشنفکرانی که به هیچ وجه ساختار نظام اسلامی را قبول نداشتند و در نوشته‌ها و گفتارهای خود به شدت به حکومت اسلامی و به ویژه شخص ولی فقیه می‌تازند، به عنوان پیاده نظام غرب عمل می‌کنند و از طریق آثار خود نقش اسب تروا را در داخل کشور ایفا می‌کنند.

مردم با همه توان در خدمت جبهه‌ها و مسایل مربوط به آن قرار داشتند. همسو با کاهش شدید فعالیت سیاسیون افراطی در این زمان، روشنفکران نیز به کنجی خزیدند. چرا که می‌دانستند شرایط کشور و فضا برای آنها مهیا نیست. از این رو جز نگارش مقالاتی چند و احياناً چاپ کتاب، وارد فعالیت اساسی نشدند. شاید بتوان این دوره را دوره خاموشی نسبی و ظاهری جریان روشنفکری در ایران دانست.

فصل برخاستن از خواب زمستانی

روشنفکری دینی پس از انقلاب، بدون آنکه موفقیت‌های نسبی سال‌های قبل از پیروزی را در جذب افکار دانشجویان داشته باشد، در داخل کشور به حیات خود استمرار بخشید؛ اما به دلیل شرایط خاص دهه نخست انقلاب، چندان مجال مانورهای سیاسی و تبلیغاتی نیافت. پس از پایان جنگ و پس از رحلت ملکوتی حضرت امام و به ویژه در آغاز دهه ۷۰ که با ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی توأم شد، جریان جدیدی از روشنفکری وارد عرصه شد؛ هر چند این جریان، عقبه خود را به روشنفکران قبل از پیروزی انقلاب، همچون مهندس بازرگان منتسب می‌کرد. از پایان دهه ۶۰ با سیطره تفکر «کارل پوپر» بر محیط روشنفکری ایران و بازگشت

در لوای مبارزه با خرافات در جامعه، به ترویج نظام نسبی‌گرایی اخلاقی و دینی بپردازد و در این امر شکاکیت نسبت به آموزه‌های وحیانی و ایجاد شبهات متعدد اعتقادی در اذهان جوانان و به خصوص دانشجویان در دستور کار قرار می‌گیرد. نگاهی گذرا به گفته‌ها و نوشته‌های این افراد در طول سال‌های ۷۴ تا ۸۵ نشان دهنده عمق کینه و عداوت آنان با اصل نظام ولایت فقیه و حکومت اسلامی است.

اخیراً عبدالکریم سروش بعد از مراسم دعای کمیل (!) در خانه عبدالله نوری (یکی از لیدرهای جریان اصلاحات در سال‌های پس از ۷۶) خرافه‌زدایی را از جمله مهم‌ترین دستاوردهای روشنفکری دینی دانسته و گفته است: «همان طور که آقای کدیور در خطبه‌های نماز عید فطر گفتند، امسال سال خرافه‌پروری بود. روشنفکری دینی در این مقطع وظیفه دارد به جد به رفع این زواید و خرافات بپردازد. چرا که در حال حاضر و در دولت فعلی، یکی از چشمگیرترین حرکات خرافه‌پروری شکل گرفته است»^{۳۶}

سروش در همان جلسه به نکته دیگری اشاره کرد: «... هنوز برخی روشنفکران دینی ما می‌ترسند که به آنها بگویند لیبرال یا سکولار. این تعابیر فقط برای عقب نشانیدن من و شماست. هیچ ماهیتی در آن نیست... بگذارید چند یاهوگو به شما بگویند لیبرال یا سکولار. شما کار خود را بکنید. من بسیار خوشحال شدم که عده‌ای از کارگزاران گفته بودند ما لیبرال هستیم. بالاخره شترسواری دولا دولا نمی‌شود»^{۳۷}

چهره‌های متفاوت، اما با یک ماسک

نکته حایز اهمیت دیگر در بررسی این جریان آن است که اگرچه تاکتیک‌های روشنفکران در این دوره‌ها تا حدودی از هم متفاوت بوده و چهره‌های گوناگونی نیز آنها را هدایت می‌کرده‌اند، اما باید اذعان داشت که پیکره اصلی جریان روشنفکری جدای از تمایزاتی که دارد، یکی بوده و تنها افراد و مصادیق آن فرق کرده‌اند. از این منظر، امروز هم می‌توان در میان مدعیان روشنفکری، «میرزا ملکم خان»ها و «احمد کسروی»ها را دید. اندیشه این افراد هم در اصل بسیار به هم نزدیک است. ذکر این نکته از این جهت مهم است که در شناسایی این جریان، نه به دنبال شناخت افراد، بلکه باید در پی شناخت اهداف و اندیشه‌ها بود و با این نوع شناخت که قطعاً عمق بیشتری هم دارد، می‌شود مانع از انحراف افکار شد و جلوی تأثیرات نامطلوب این جریان را گرفت.

پی‌نوشت‌ها:

۱. بررسی و تحلیل جریان روشنفکری معاصر ایران از دیدگاه رهبر معظم انقلاب در دیدار با دانشجویان دانشگاه تهران - روزنامه قدس ۷۷/۲/۲۷.
۲. برای آشنایی با مفهوم فراماسونری رجوع شد به «واژه نامه فرهنگی، سیاسی» نوشته شهریار زرشناس صص ۱۸۸ - ۱۹۲.
۳. همان، صص ۱۴۴.
۴. حمید پارسانیا، حدیث پیمان، صص ۱۹۷.
۵. حامد الگار، میرزا ملکم خان، ترجمه جهانگیر عظمی، تهران، سال ۱۳۶۹، صص ۱۴ - ۱۳.
۶. میرزا فتحعلی آخوندزاده مکتوبات کمال الدوله، صص ۲۱۳.
۷. حمید پارسانیا، حدیث پیمان، صص ۲۰۶.
۸. همان، صص ۲۰۹.
۹. میرزا فتحعلی آخوندزاده، مکتوبات کمال الدوله، صص ۲۲۱ - ۲۲۲.
۱۰. حدیث پیمان، صص ۲۳۰.
۱۱. همان، صص ۲۲۶.
۱۲. حدیث پیمان، صص ۲۲۶.
۱۳. محمد ترکمان، مجموعه‌ای از رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات و روزنامه شیخ فضل‌الله نوری، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران ۱۳۶۲، ج ۲، صص ۳۲۵ - ۳۲۴.
۱۴. همان.
۱۵. همان، ج ۲، صص ۲۹۹.
۱۶. روزنامه قدس، تاریخ ۷۷/۲/۲۷.
۱۷. حدیث پیمان، صص ۲۱۶.
۱۸. واژه نامه فرهنگی - سیاسی، شهریار زرشناس، انتشارات کتاب صبح، صص ۱۴۴.
۱۹. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، انتشارات عطار، ۱۳۶۱، هـ ش، ج ۴، صص ۳۲۵.
۲۰. حدیث پیمان، صص ۲۴۶.
۲۱. همان.
۲۲. عبد الرحیم ذاکر حسین، مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت، انتشارات تهران، سال ۱۳۶۸، صص ۹۹.
۲۳. جلال آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، انتشارات رواق، چاپ سوم، صص ۲۲۸ - ۲۳۳.
۲۴. حدیث پیمان، صص ۲۵۱.
۲۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در جمع دانشجویان دانشگاه تهران، روزنامه قدس، ۷۷/۲/۲۷.
۲۶. حدیث پیمان، صص ۲۷۰.
۲۷. در خدمت و خیانت روشنفکران، صص ۳۲۲ - ۳۲۱.
۲۸. محمد مهدی بهداروند، تحلیل جریان روشنفکری، بهار ۱۳۸۲، صص ۱۶.
۲۹. روزنامه اطلاعات، مورخ ۱۳۶۰/۳/۲۶.
۳۰. حدیث پیمان، صص ۳۰۳.
۳۱. همان، صص ۳۱۷.
۳۲. روزنامه قدس، ۷۷/۲/۲۸.
۳۳. جواد طاهایی در مقاله‌ای با عنوان «امام خمینی و روشنفکری ایرانی» در روزنامه همیشهری مورخ ۸۴/۱۰/۱ می‌نویسد: «روشنفکران ایرانی از صبحگاه انقلاب اسلامی نیروی فروانی از امام را مصروف خود کردند. مشکل اینجا بود که به هر دلیل امام چندان از نیروی روشنفکران به نفع انقلاب استفاده نکرده بودند و در نتیجه انقلاب مستقل از آنان پدید آمد».
۳۴. حدیث پیمان، صص ۳۸۶.
۳۵. محمد مهدی بهداروند، تحلیل جریان روشنفکری، صص ۵۴.
۳۶. ماهنامه بیداری اسلامی، مرکز مطالعات و پژوهش‌های بسیج دانشجویی، ش ۳، صص ۲۸.
۳۷. همان.

اگرچه تاکتیک‌های روشنفکران در این دوره‌ها تا حدودی از هم متفاوت بوده و چهره‌های گوناگونی نیز آنها را هدایت می‌کرده‌اند، اما باید اذعان داشت که پیکره اصلی جریان روشنفکری جدای از تمایزاتی که دارد، یکی بوده و تنها افراد و مصادیق آن فرق کرده‌اند. از این منظر، امروز هم می‌توان در میان مدعیان روشنفکری، «میرزا ملکم خان»ها و «احمد کسروی»ها را دید.